

چاپ کتاب "رنج های مقدس" به منتظران مبارک باد!



"رنج های مقدس تاریخ رنج های یک نسل است. رنج های مقدس پیام رسای هزاران شهید مفتخر و سر بلند این خطه است. رنج های مقدس تاریخ زنده جنایات یک مشت انسان خود فروخته و بی رحم است که یک کشور را به خاک و خون کشید. رنج های مقدس فریاد دل هزاران انسان داغیده سر زمین آه و فغان است. رنج های مقدس رنج های یک نسل از روشنفکران و انسان های آگاه و چیز فهم کشور است که صرف به جرم دگراندیشی دستگیر، زندانی، شکنجه و راهی پولیگون شدند. رنج های مقدس فریاد هزاران مادر، پدر، برادر و رفیق داغدار این مرز و بوم است. ارزش هر کلامت به اندازه هزاران کار تحقیقی است. پژواک هر واژه ات رساتر و با ارزشتر از هزاران کتاب تحقیقی است. آنها تحقیق می کنند و بر اساس اوراق و منابع کهنه از دیگران می نویسند و تو آنچه را که با چشم سر دیده ای و لمس کرده ای از اعماق قلب ات می نویسی و چه صادقانه و چه زیبا می نویسی. هر واژه ات تا به مغز استخوان کار می کند. برایت توفیق افزونتر خواهیم"

(اسد الله الم)

نخستین بخش "رنج های مقدس" به تاریخ اول ماه اگست سال ۲۰۰۶ میلادی به نگارش آمد و در سایت گفتمان دموکراسی اقبال نشر یافت. در آن هنگام باورم نمی شد که خاطرات پر از درد و رنج یک زندانی که مایه غم و اندوه می گردد، تا این حد مورد توجه خوانندگان قرار بگیرد. تشویق های گرم دوستان و رهنمود های سودمند یاران عزیزم سبب گردید تا برگ های دیگری از این دفترچه به نوشتار آید. هر قسمتی از "رنج های مقدس" که به دست نشر سپرده می شد، خوانندگان عزیز بی صبرانه انتظار نشر بخش های بعدی را می کشیدند. همین گرمی مهر و صفای دوستان بود که باعث

دلگرمی بیشتر من در نوشتن گردید. از همان آغاز کار، عزیزان زیادی اصرار به چاپ این سلسله داشتند. وقتی کار نوشتن تا اندازه ای پیش رفت، رفقا و دوستانم بار دیگر موضوع چاپ "رنج های مقدس" را گوشزد کردند. فرمایش دوستان را با جان و دل پذیرفتم و به فکر تدارک عملی شدم. با خود گفتم: با آنکه سلسله این خاطرات به پایان نرسیده است، اما فرصت را باید غنیمت شمرد و اقدام به چاپ جلد اول کرد. راستی زندگی را چه اعتبار؟! می دیدم که باد سرد خزان وارد باغ زندگی ام شده است و برگ های سبزِ عمرم را بیرحمانه به تاراج می برد. همچنان، طاقت و حوصله ام روز تا روز ته می کشید و حافظه ام دستخوش ضعف و سستی می گردید. باید دست به کار می شدم و فکر چاپ کتاب را می کردم. برای این امر، لازم بود تا متنِ اولی "رنج های مقدس" را بازخوانی و بازنویسی کنم. وقتی متن را دو باره خواندم، ضرورت دیده شد تا برخی تغییرات و اضافاتی را در آن بگنجانم. در مرحله بعدی "رنج های مقدس" را در معرض دید و قضاوتِ عده یی از صاحب نظران و اهل قلم قرار دادم. دوست گرامی ام جناب نصیرمهرین با لطف و شفقتِ بزرگوارانه اش "رنج های مقدس" را کلمه به کلمه خواند و کمبود های آنرا ذره به ذره نشانی کرد. از رهنمایی های دلسوزانه و کارشناسانه این استاد گرانمایه و سخت کوش به خاطر زحماتی که در این راستا متقبل شدند، بی نهایت ممنون و مشکورم.

آقای محمد شاه فرهود نه تنها "رنج های مقدس" را با کمال دقت و مسئولیت خواند، که خلاء های آن را نیز برملا ساخت. فرهود عزیز کسی است که با هر واژه "رنج های مقدس" نفس کشیده است. از همراهی و همیاری او تشکر می کنم.

از دوست گرانمایه و فرزانه ام آقای کریم پیکار پامیر سپاسگزارم که با لطف برادرانه و همیشگی اش کتاب را دانه به دانه خواند و در بهترسازی آن مرا یاری رسانید. از او نیز تشکر می کنم.

این سه مردِ فاضل و اهل دانش و فرهنگ با نوشتن مقدمه های زیبا و دلنشین بر کتاب "رنج های مقدس" بر من منت گذاشتند.

کارِ پُر مشقتِ ویراستاری کتاب بر دوش رفیق نازنینم جناب داکتر حمید سیماب افتاد. من خود را در برابر دریای محبت و صداقت این یار گرانمایه غرق شده می یابم. حمید سیماب به مثابه یک ویرایشگر ماهر و خوش سلیقه دست نوازش بر سر و صورتِ ناشسته "رنج های مقدس" کشید و آن را با آب زلال شستشو داد. حمید جان سیماب با وجود کسالت ناشی از یک عمل جراحی به صورت ضربتی روی کتاب کار کرد و با کاردانی تحسین برانگیزش کودکِ معیوب "رنج های مقدس" را روی دو پا ایستاده کرد. از این دوست فرزانه و یکدانه ام صمیمانه سپاسگزارم.

از رفیق عزیزم حامد جان به خاطر تشویق های دائمی شان چه در عرصه نوشتن و چه در ساحة چاپ کتاب "رنج های مقدس" اظهار امتنان دارم. از جوان با احساس و شرافتمند آقای احمد جان سیار جهانی سپاس می کنم. آقایان سیار و حامد جان هیچ هفته یی نبوده که از طریق تلیفون از پیشرفتِ کارِ این کتاب نپرسیده باشند. از دوستان گرامی ام انجنیر شهاب الدین، انجنیر قدیر فاقدانی و همسر محترم شان بلقیس جان فاقدانی، پهلوان آغاشیرین، میرعلم جان، انجنیر اسدالله الم، نعمت الله ترکانی، شاه محمد، آصف جان (برادر شهید ضیاءالحق هروی)، وسیمه جان قریشی، ولی کبیری، انجنیرحمید بلوچ، انجنیر کمال پرواک، انجنیر نقیب انصاری، استاد شینوار، استاد طاهر پرسپویان، داکتر عزیز گردیزی، داکتر عبدالحنان روستایی، نصیر فاروقی، داکتر هاشم لطفی، عبدالسلام ستاری، ناظرحسین جان، استاد ولی لاهو، غنی جان اتمر، استاد ولی پاسدار، رحمت الله آریا، انجنیر احمدشجاع تلاش، آقاجان کوهستانی، سارنوال عبدالله، رسول جان ازهر، داکتر رسول رحیم، انجنیر پروین سرابی، استاد لطیف رستم زاده، داکتر اسد آصفی، استاد ابراهیم بابری، داکتر صفی الله

وهاب، انجنیر نوریہ حقنکر، استاد رفیع یارمند، استاد صبحرنگ، علی سجاد، شیرین آغا خیرخواہ ، انجنیر نورسہیلی، الحاج محمد حیدر اختر، عبدالغفار شہاب، سلیم جان ظفر، استاد عبدالمنان پروانی و دہا تن دیگر کہ نام های شان در این مختصر نیامده است ، اظهار سپاس و شکران دارم. این عزیزان با ارسال پیام ها ، نامہ های تشویقی ، پیام های تلفونی، شاد باش ها و رهنمایی های اندیشمندانه شان حق بزرگی بر گردن من دارند. تشکر از شما دوستان کہ "رنجہای مقدس" را پسندیدید و در اثرحمایت های بی دریغانہ تان این کتاب بہ چاپ رسید.

از ہمسر بزرگووارم خوبان نازنین ، پسران دلبندم و عروس های شیرینم جملہ جان و خاطرہ جان تشکر می کنم کہ بہ من یاری رسانند تا این کتاب جامہ واقعیت بہ تن کند. از جوان ہنرمند و پُرکار وثیق جان واثق تشکر می کنم کہ روی طرح پشتی کتاب زحمت بسیار کشیدہ است.

از انتشارات شاہمامہ و رئیس مبارز و دلیر آن منیژہ جان نادری تشکر می کنم کہ با علاقہ و دقت کامل در برگ آرای و چاپ این کتاب سهم شایستہ و برازندہ گرفتند.

دوستان محترم!

حقیقت این است کہ من این کتاب را با خون دیدہ نوشتہ ام. نوشتن در بارہ خاطرات زندان کاری است بس دشوار. بسا اوقات اتفاق افتادہ است کہ زمان درازی پیش روی کامپیوتر نشستہ ام اما یک کلمہ ہم روی صفحہ ننشستہ است. نوشتن پیرامون زندان و خاطرات زندان زخم های کهنہ را تازہ می سازد، عواطف و احساسات جریحہ دار می شوند و روح و روان نویسنده زخم تازہ بر می دارد. صاف و سادہ بگویم : نوشتن در بارہ زندان و زندانی ملاقات با رگبار و اعدامی ها است. آنهایی کہ قربانی دیو پلید استعمار روسی و نوکران خانہ زاد آنها شدند. چہرہ های یاران و ہمبندانی کہ در حفرہ های فروزان پولیگون پلچرخی خوابیدہ اند ، زیر نظر نویسنده مجسم می شوند. از ہمین رو است کہ من با ہر واژہ این کتاب خون گریستہ ام و با ہر عبارت آن دو بارہ شکنجہ شدہ ام. وقتی ہمسر دوست داشتنتی ام باران اشک ها ، خُلق تنگی ها و شب زندہ داری هایم را دید ، دلسوزانہ گفت: "از نوشتن دست بکش کہ دیوانہ می شی. دہ زندان خو نمردی حالہ سکتہ خات کدی!"

می دانم کہ چاپ و نشر کتاب "رنج های مقدس" خاطرِ نازک شکنجہ گران را آزرده می سازد. این را ہم می دانم کہ عاملان و مجریان اصلی شکنجہ و کشتارِ ہزاران ہموطن ما ، از پذیرفتنِ حقیقت آنقدر می گریزند کہ جن از بسم اللہ. ایکاش در جمع این جماعت جفاکیش یک با غیرت پیدا می شد کہ زہر حقیقت را سر می کشید. تا کنون هیچ شکنجہ گر و قاتلی حاضر نشدہ تا بہ گناہان سنگین این باند آدم کش اعتراف کند و از چشم پارہ اش قطرہ اشکی فرو ریزاند. از سرک تا پچک این دار و دستہ ستمگر حتی یک وجدان بیدار یافت نشد تا در برابر دریای خون ہزاران شہید راہ آزادی وطن یک آہ خشک و خالی از سینہ بیرون بکشد.

شکنجہ گران و قاتلان سیہ روی بہ این اندیشہ واهی دل خوش کردہ اند کہ گویا در زمانِ حکومت شان دنیا گل و گلزار بودہ و بینی احد من الناس خون ہم نشدہ است!

سکوت و پردہ پوشی اینہمہ جنایات سازمانیافتہ گناہی است بزرگ و دوقاتہ کہ برگردن های خمیدہ شکنجہ گران و آدم کشان سنگینی می کند.

امید وارم با نوشتن و چاپ جلد اول کتاب "رنج های مقدس" گوشہ یی از جنایات بیکران باند دموکراتیک خلق و دستگاہ شکنجہ و کشتار "خاد" را فاش ساختہ باشم. من کوشیدہ ام تا با گلوی زخمی ام درد و غصہ ہزاران زندانی سیاسی دورانِ حکومت "خپ ها" را فریاد کنم.

ای دریغا اشک من دریا بُدی تا نثارِ دلبرِ زیبا بُدی

(مولوی)

نسیم رهرو - دهم جون ۲۰۱۵ میلادی - بیستم جوزای ۱۳۹۴ خورشیدی